

مغنی کتاب
به بلندای آن ردا
نام کتاب: به بلندای آن ردا
نام نویسنده: سید مهدی شجاعی
ناشر: نیستان
تعداد صفحات: ۲۱۶



این اثر داستانی از نخستین سطرهای خود با روایت صحبت و مؤانست مأمون؛ خلیفه عباسی و یک زن آغاز می‌شود. زن که در بستر بیماری است، مأمون را وادار می‌کند تا درباره اشتباهاتش از زمان آغاز ولایت عهدی تا شهادت امام رضا (علیه السلام)، به او توضیح دهد. این کتاب توجیحات مأمون است که در ادامه برای مخاطب این اثر دادگاهی را می‌گشاید. در این دادگاه مأمون در مقابل وجدان بیدار جامعه مخاطب داستان به محاکمه کشیده می‌شود.

از سوی دیگر برخلاف تصور مخاطب، این کتاب برای نخستین بار از زاویه بدبخت‌ترین مردی که در دوران زندگی امام رضا (علیه السلام) زندگی کرده، به شرح زندگی و کرامات ایشان می‌پردازد و همین مسئله روایت داستانی این کتاب را بسیار خواندنی‌تر از آثار مشابه کرده است.



امتحان ریاضی
 پدر از پسرش پرسید: امتحان ریاضی امروزت چطور بود؟
 پسر: یکی از جواب‌ها غلط بود.
 پدر: معلمتون چند تا سؤال داده بود؟
 پسر: پنج تا.
 پدر: این خیلی عالی، پس بقیه سؤال‌ها رو درست حل کردی؟
 پسر: نه دیگه، اصلاً وقت نشد به بقیه نگاه کنم!

بهترین جا برای دوست‌یابی
 در حدیث است: یکی از برکات مسجد و نماز، پیدا کردن دوست خوب است. (بحار، ج ۸۳، ص ۳۵۱)

انسان در زندگی اجتماعی خود نیاز به دوست دارد و نقش مثبت یا منفی دوست در زندگی انسان بر کسی پوشیده نیست. مسجد بهترین مرکز دوست‌یابی است. کسانی که به مسجد می‌روند برای بندگی خدا می‌روند. حیل‌ها و خودنمایی‌ها را کنار می‌گذارند و انسان می‌تواند در میان مردم مسجد، دوست خود را انتخاب کند.

اگر شخصی اهل نماز نبود، چرا با او دوست شویم؟ او که با خدا قهر است، با من نیز دوست نخواهد بود. او که الطاف خدا را فراموش می‌کند، خدمات مرا هم فراموش خواهد کرد. او که با مؤمنین وفادار نیست، چگونه اطمینان داری با تو وفادار بماند؟



سجده
ساختن دیوار
 هشت نفر در ده ساعت یک دیوار را ساختند، چهار نفر همان دیوار را در چند ساعت خواهند ساخت؟

برگرفته از کتاب یکصد و چهارده نکته درباره نماز
 تالیف: حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ محسن قرائتی

نشریه تربیتی ویژه طرح تاپستانی جوانه‌های صالحین
 شماره دوم - شهریور ۱۳۹۴
 تهیه شده در ستاد مرکزی طرح جوانه‌های صالحین
 JavanehayMasjed@chmail.ir
 javaneh.salehin.ir



جوانه‌ها

نشریه تربیتی ویژه طرح جوانه‌های صالحین
 شماره دوم - شهریور ۱۳۹۴

مغنی کتاب

نشاط و تعالی
 در پر تو قرآن و نماز



وقتی هوایما می‌خواهد اوج بگیرد، همه باید کمر بندها را ببندند. **اصلاً اوج گرفتن بدون آمادگی امکان ندارد!** مثل این که پرنده‌ای بخواهند بدون بال زدن پرواز کند؛ چقدر مسخره می‌شود!

بین ما آدم‌ها، خیلی‌ها نمی‌خواهند بالا بروند؛ می‌خواهند در همین سطحی که هستند بمانند و از خوشی‌های سطح پایین استفاده کنند. مثل بازی‌های کودکانه لذت می‌برند. آن‌ها فقط از خوردن و خوابیدن و بخور بخواب و دانش‌آموز مدرسه‌ای بگویی که مثل بچه‌کوچولوها می‌گوید: «من بزرگ شده‌ام!»

پس ما باید سعی کنیم که هر روز بزرگ و بزرگ‌تر شویم و هیچ وقت به آن اندازه‌ای که هستیم راضی نشویم. این طوری می‌توانیم به اوج برسیم و از هر هوایما و پرنده‌ای بالاتر برویم.

البته معلوم است که جسم ما نمی‌تواند آن قدر بزرگ شود، بلکه این روح ماست که خیلی قوی و قدرتمند می‌شود. پس برای رسیدن به چنان قدرتی باید تلاش مان را دوبرابر کنیم و به قول قدیمی‌ها «کمر همت ببندیم».

شاید اردوهای تابستانی فرصت خیلی خوبی باشد برای خیلی بزرگ شدن!

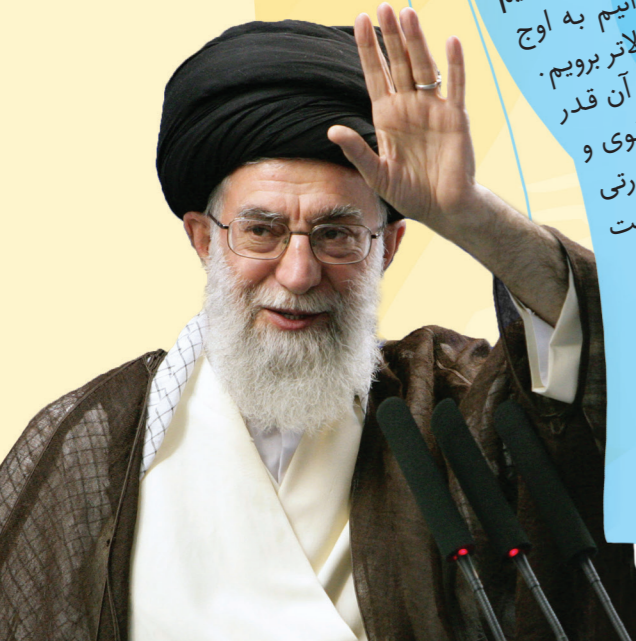


معامله پر خسارت

بچه‌های عزیز من! ببینید: هدف زندگی باید چیزی فراتر از خود زندگی باشد؛ چون وقتی شما چیزی را به عنوان هدف زندگی انتخاب می‌کنید، یعنی زندگی، وسیله و ابزاری برای آن است. غیر از این است؟ یعنی حیات انسان، مقدمه و وسیله‌ای است برای آن هدف، والا اگر - مثلاً - این هدف را پولدار شدن قرار دهیم، آیا واقعاً می‌ارزد که انسان، حیات و لحظات و آنات ارزشمند زندگی خود را صرف کند، برای این‌که پول به دست آورد؟! از پول میخواهد چه استفاده‌ای بکند؟ چهار صباح دیگر با پول زندگی کند!

یعنی انسان در واقع بخش عمده‌ای از زندگی و حیات را مایه بگذارد، تا بتواند بخش دیگری را - که آن را هم حتماً زندگی خواهد کرد - با کیفیت بهتری به کار ببرد. این معامله خیلی مغفونانه [و پر خسارتی] است! هدف زندگی باید خیلی بالاتر از این باشد.

گفت و شنود صمیمانه رهبر انقلاب با جمعی از جوانان و نوجوانان ۷۶/۱۱/۱۴



قدرت پوشالی

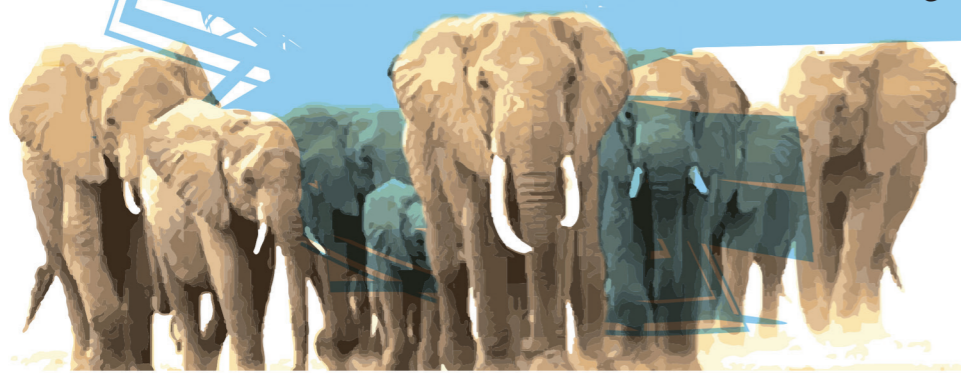
بای سبر فدا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ
 الْفِيلِ (۱) أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ
 فِي تَضَلُّلٍ (۲) وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا
 أَبَابِيلَ (۳) تَزِمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ (۴)
 فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ (۵)

آیا ندیدی که پروردگارت با آن فیل سواران چگونه رفتار کرد؟ (۱) آیا ترغبتشان را در بیراهه قرار نداد و بی اثر ساخت؟ (۲) و بر بالای سرشان فوج فوج پرندگان فرستاد. (۳) پرندگانی که بر آنان سنگ‌هایی از سجیل می‌افکندند (۴) بدین گونه، خداوند جانیشان را گرفت و آنان را همچون پوسته‌ای ساخت که مغزش خورده شده باشد. (۵)

به ظاهر اگر باشد، دشمنان در اوج اقتدار و قوت‌اند و اسلام و مسلمانان در اوج ضعف و ناتوانی. آن قدر که تبلیغات چپ‌ها می‌گویند اگر مسلمانان با دشمنان در بیفتند، نابود می‌شوند! پس هر ظاهرینی حکم می‌کند که در این شرایط، نباید سربه‌سراهل کفر بگذارند و بل، باید در مقابل قلدری‌ها و گزافه‌گویی‌هایشان سر تسلیم فرود آورند.

اما حقیقت این است که اگر کسی به خدا وصل شد، دیگر قدرت پوشالی بی‌خدایان برایش ناچیز می‌شود و به جای دیدن این ظواهر، کیفیت کارهای خدایی را می‌نگرد و بر اساس آن تصمیم می‌گیرد. پس باید دید که خدا با مستکبرین چگونه رفتار می‌کند و چگونه آنان را - اگر چه دارای قوی‌ترین سپاه باشند - با کوچک‌ترین سلاح نابود می‌کند!



صطرت واقعی

در حرم امام رضا کسی کم نمی‌شود

یک روز که قرار بود به مشهد برویم و همه چیز آماده بود و من هم خوش حال. وقتی وارد حرم شدیم نشستیم و مادرم دعا خواند و من هم از حرم فیلم برداری کردم. حرم امام رضا طوری بود که انگار مرا با خود به دوردست‌ها می‌برد. یک لحظه دیدم مادرم نیست و من او را گم کرده‌ام ولی من نترسیدم، چون مادربزرگم گفته بود هیچ کس در حرم امام رضا گم نمی‌شود. من مادرم را صدا می‌کردم که ناگهان یک خانم آمد و شماره پدرم را پرسید و به گوشی پدرم زنگ زد ولی خاموش بود. از امام رضا کمک خواستم که یک دفعه چشمم به مادرم افتاد. به طرف مادرم دویدم و در دلم از امام رضا تشکر کردم. روز بعد مادرم مرا به پدرم سپرد. من پیش پدرم نشستم و با هم قرآن خواندیم. وقتی تمام شد رفتیم تا کمی استراحت کنیم. پدرم خندید و به مادرم گفت: اسراف فقط قرآن را ورق می‌زد و بلد نبود بخواند و همه حرم را بوسید؛ از درها گرفته تا صندوق صدقات! ولی من کمی ناراحت شدم و با امام رضا حرف زدم. شب در خواب دیدم که قرآن خواندن بلد هستم و یک چادر سفید پراز نور سرم کرده‌ام.



توجه: شما هم می‌توانید «خاطرات واقعی» خود را برای ما بفرستید تا در شماره‌های بعد چاپ کنیم. منتظر «خاطره‌های واقعی» شما هستیم!

JavanehayMasjed@chmail.ir

کلید زشتی‌ها

هر چه حرف زشت و کار بد می‌شناسید را تصور کنید. نه، اصلاً تصور نکنید که تصورش هم روح انسان را مکدر می‌کند! بعضی از این بدی‌ها آن قدر کثیف و ناپاک است که صاحب آن صدها سال از بهشت و بوی بهشت محروم می‌شود. پس اگر حقیقت این بدی‌ها را کنار هم بگذارند، شاید بین هر کدام شان کیلومترها فاصله بیفتند.

به فرض که بتوان همه این‌ها را با هم جمع کرد، عجب فضای بزرگی می‌شود! مسلماً باید برای چنین فضایی درهای مختلفی در نظر گرفت و برای هر در هم قفل‌های متعدد. حالا برویم سراغ دسته کلیدی که این همه کلید را بتواند جمع کند. از کلیدهای خزانه قارون - که به حکم قرآن چندین مرد نیرومند به سختی آن را حمل می‌کردند - هم بیشتر می‌شود که خود این کلیدها را باید در یک اتاق گذاشت و طبیعتاً این اتاق آخر هم کلیدی خواهد داشت که کلید همه «کلیدهای زشتی‌ها» است. اما اسم آن کلید چیست؟



در محضراهل بیت

جُعِلَتْ الْخَبَائِثُ فِي بَيْتٍ وَ جُيِلَ مَفْتَاخُهُ الْكُذِبُ.

امام حسن عسکری (علیه‌السلام): تمام پلیدی‌ها در خانه‌ای قرار داده شده و کلید آن دروغ‌گویی است.

بله، دروغ! پس خیلی راحت می‌توان نتیجه گرفت که هر کس دروغ بگوید، خودش را به اتاق زشتی‌ها نزدیک کرده است... غیبت، تهمت، تمسخر، نگاه حرام... نه اصلاً تصور نکنید که تصورش هم روح انسان را مکدر می‌کند!

منع حدیث: بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۷۷



شهادت دانش آموز

دانش آموز شهید قومه‌ای

در همسایگی خانه محمد، پیرزنی تنها زندگی می‌کرد. یک روز هنگام برگشتن محمد به خانه، مادرش گفت: «محمدجان، حاج خانم برات یه کاسه مربا آورده تا بخوری و بری دکان لحاف دوزی لحافش را بیاری...» محمد با چهره درهم گفت: «می‌روم به خاطر خدا، نه به خاطر کاسه مربا.»

